

مواجهه فکری و عملی امامان شیعه با مخالفان سیاسی

سید محمد امام*

چکیده

امامان شیعه در مواجهه با مخالفان سیاسی خود سه شیوه تقیه، پیکار و غیبت را به کار گرفتند. امامان با هدف حفظ وحدت میان صفوف مسلمانان و نیز حفظ جان، مال و عرض خود و شیعیانشان تقیه می‌کردند، اما این به آن معنا نبود که ساکت بنشینند و از امور شیعیان غافل شوند؛ بلکه آنها به گونه‌ای که مخالفان سیاسی متوجه نشوند در جامعه حضور فعالی داشتند. شبکه گسترده وکالت، که از زمان امام نهم تا یازدهم به صورت مستمر در حال فعالیت بود، نمونه‌ای از تلاش امامان در جهت خنثا کردن توطئه‌های مخالفان سیاسی به شمار می‌رود. برخلاف تقیه، که در سیره یازده امام نخست جریان داشت، پیکار با مخالفان سیاسی فقط در زندگانی دو امام رخ داد؛ به این شرح که امام علی (ع) با ناکشین، قاسطین، و مارقین، و امام حسین (ع) نیز با یزید پیکار کردند که هر یک از این نبردها متضمن بقای اسلام شد. غیبت از انظار دشمنان، مواجهه منحصر به فردی است که در زندگی امام زمان (ع) به امر پروردگار رخ داد و تا ظهور حضرت ادامه خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: امامان شیعه، بنی‌امیه، تقیه، پیکار، غیبت.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد شیعه‌شناسی از دانشگاه ادیان و مذاهب؛ mohammad.em61@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۶؛ تاریخ تأیید: ۹۱/۷/۲۶]

مقدمه

امامان شیعه، جانشینان واقعی پیامبر (ص) هستند و بعد از انبیا حجت‌های خدا بر روی زمین به شمار می‌آیند و هیچ‌گاه زمین خالی از حجت‌های الهی نبوده و نخواهد بود. شخصیت امامان شیعه به گونه‌ای بود که از دیدگاه مخالفان نیز ممتازترین انسان‌ها به شمار آمده‌اند. آنها، پس از پیامبران، الگوی رفتار بشر در روی زمین هستند و همواره در اقلیت بوده‌اند. امیرالمؤمنین (ع) پس از بیست و پنج سال تقیه تنها حدود پنج سال حکومت کرد و حکومت امام دوم نیز بیش از شش ماه دوام نیاورد. امامان همواره در حکومت حاکمان جور می‌زیستند و توانستند با اتخاذ بهترین روش ممکن، با توجه به مصالح زمانشان، اسلام را حفظ کنند. به عقیده شیعیان، اگر امامی با مخالفان سیاسی پیکار کرده، در واقع با نوع مواجهه خود باعث حفظ اسلام شده است. همچنین، اگر امام دیگری در برابر مخالفان سیاسی تقیه کرده و علیه آنها پیکار نکرده است، جنگ را به صلاح ندانسته و احساس می‌کرده است از این طریق اسلام و تشیع به مخاطره می‌افتد. این مطلب نشانگر عقیده شیعیان به امامان است که معتقدند ائمه بهترین روش مواجهه با مخالفان سیاسی زمانشان را اتخاذ کرده‌اند.

۱. مصادیق دشمنان سیاسی امامان شیعه

۱.۱. ناکثین (اصحاب جمل): واژه (ناکثین) در تاریخ اسلام بر کسانی اطلاق می‌شود که ابتدا با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند، ولی بعدها بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند. این نام را پیامبر بر این گروه گذاشته بود و به همسر خود «ام سلمه» فرمود: «بشنو و شهادت بده که این علی سرور مسلمین و رهبر متقیان و کشنده ناکثین، قاسطین و مارقین است». ام سلمه می‌گوید: «پرسیدم ناکثین چه کسانی هستند؟»، فرمود: «کسانی که در مدینه با او بیعت می‌کنند و در بصره آن را می‌شکنند» (طبرسی، ۱۴۱۳: ۲/ ۴۶۲-۴۶۳).

چند ماه از حکومت امیرالمؤمنین (ع) بیشتر نگذشته بود که طلحه و زبیر (سردمداران ناکثین) طرح نبرد را علیه ایشان ریختند و با همراه ساختن عایشه، جنگ جمل را به راه انداختند. آنها برای توجیه عمل خود مدعی شدند که بیعتشان با علی (ع) از روی اجبار بوده و ارزشی ندارد، لذا امر خلافت باید با شورا تعیین شود؛ یعنی همانند وضعیتی که عمر برای پس از خود ایجاد کرد (بلاذری، ۱۳۹۸: ۵۵/۲). مطرح کردن شورا در واقع روزنه امید آنها برای رسیدن به خلافت به شمار می‌آمد. آنها از بیزاری عایشه نسبت به امیرالمؤمنین (ع) سوء استفاده کردند و به وی گفتند: «تو، به مردم بگو عثمان مظلوم کشته شده و امر خلافت باید

به شورای میان مسلمانان واگذار شود (همان: ۲۲۳/۲). عایشه نیز آنها را همراهی کرد و سرانجام جنگ جمل در ۳۶ ه.ق. به وقوع پیوست که به شکست اصحاب جمل انجامید. عایشه و پسرخواهرش، عبدالله بن زبیر از مهم‌ترین بازماندگان جنگ جمل بودند که لازم است مختصری از سابقه دشمنی این دو با اهل بیت (ع) را بدانیم.

الف. عایشه: علی‌رغم اینکه او از دشمنان عثمان به شمار می‌آمد، هنگامی که پس از قتل عثمان به وی خبر دادند که مردم با علی (ع) بیعت کردند، گفت: «یک شب (حکومت) عثمان با تمام زندگانی علی (ع) برابری می‌کند» (همان: ۹۱/۵).

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) کودکی را نزد عایشه آوردند و از وی خواستند تا نامی برای آن طفل بگذارد. عایشه نام آن طفل را (به نام قاتل حضرت) عبدالرحمن گذاشت (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۱/۳۱). همچنین عایشه روزی خطاب به ابن عباس گفت: «هیچ شهری برای من مبعوض‌تر از شهری که شما بنی‌هاشم در آن باشید نیست» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۹۳: ۳۳۷/۲). ب. عبدالله بن زبیر: وی عامل مهم تحریک پدرش در راه‌اندازی جنگ جمل به شمار می‌آید. از این‌رو، علی (ع) فرمود: زبیر از دوستان ما بود ولی آنگاه که فرزند شوم او، عبدالله، به دنیا آمد دست از دوستی ما برداشت (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۱۶۷/۲).

روزی عبدالله بن زبیر بر بالای منبر، امیرالمؤمنین (ع) را مذمت می‌کرد که محمد بن حنفیه از راه رسید و سخن او را قطع کرد. سپس مردم را از اینکه بدگویی علی (ع) را می‌شنوند و واکنش نشان نمی‌دهند توبیخ کرد (مسعودی، ۱۹۶۵: ۸۹/۳).

۲.۱. قاسطین: واژه قاسطین در تاریخ اسلام برای کسانی به کار برده می‌شود که قائله جنگ صفین را به راه انداختند و موجب کشته شدن افراد زیادی از مسلمانان شدند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «به من فرمان داده شد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم. ناکثین یعنی اهل جمل؛ به دلیل اینکه پیمان خود را شکستند. قاسطین یعنی اهل صفین؛ به دلیل اینکه بغی کردند و مارقین یعنی خوارج؛ زیرا از دین جدا شدند، همان‌طوری که تیر از کمان جدا می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۳۷۸/۷).

معاویه که در رأس گروه قاسطین قرار دارد ضمن ممانعت از بیعت با امیرالمؤمنین (ع) مردم شام را برای جنگ با حضرت شوراند و در ۳۷ ه.ق. نبرد سنگینی میان امیرالمؤمنین (ع) با قاسطین در گرفت.

۳.۱. خوارج (مارقین): خوارج به گروهی اطلاق می‌شود که علیه علی (ع) پس از جنگ صفین شورش کردند و جنگ نهروان را شکل دادند. علت نام‌گذاری آنها به خوارج این بود که

بر امام واجب‌الاطاعه زمانشان خروج کردند (راغب اصفهانی، ۱۴۳۰: ۱۹۷). این در حالی بود که آنها در جنگ صفین همراه با اصحاب علی (ع) علیه معاویه پیکار کردند، اما هنگام بازگشت سپاه حضرت به کوفه مدعی شدند که امام با پذیرش حکمیت در جنگ صفین (که خود خوارج بر حضرت تحمیل کرده بودند) مرتکب گناه کبیره شده و چون به عقیده آنها مرتکب گناه کبیره کافر به حساب می‌آمد و باید توبه می‌کرد، از حضرت خواستند که توبه کند، ولی علی (ع) از قبول خواسته نابجای آنها امتناع ورزید. بدین ترتیب خوارج تغییر مسیر دادند و به صحرای کوفه، که حروراء نامیده می‌شد، رفتند. تعداد آنها در آن هنگام بالغ بر دوازده هزار نفر بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۸۵/۳۳).

خوارج، در بین راه، والی امیرالمؤمنین (ع) در مداین را سر بریدند و با پاره کردن شکم همسر حامله‌اش، سر از تن فرزندش جدا کردند. آنها همچنین در بین راه، هر کس را که در مسئله حکمیت با آنها مخالف بود می‌کشتند (همان: ۲۰۶). این فرقه، لحظه‌ای کینه امیرالمؤمنین (ع) را از دل بیرون نبرده و در ۳۸ هـ.ق. با حضرت جنگیدند و شکست سختی خوردند. اما در رمضان ۴۰ هـ.ق. عبدالرحمن بن ملجم انتقام این فرقه را گرفت و حضرت را در حال نماز به شهادت رساند. عمق کینه آنها نسبت به علی (ع) در اشعار و عبارات آنها مشخص می‌شود. از جمله شعری از ابی‌میاس که ترجمه آن چنین است: «ای ابالحسن حیدر! این ما (خوارج) بودیم که فرق سرت را دو نیم کرده و شکافتیم ... ما، در هنگامه صبح، گرمی و عزیزیم، چراکه مرگ، جز با مرگ پاسخ داده نمی‌شود (طبری، ۱۴۰۳: ۱۱۵/۴ و ۱۱۶).

ممکن است این پرسش طرح شود که چگونه علی (ع) با وجود دشمنی خوارج از آنها با واژه اخوانا یاد کرد و فرمود: «اخوانا بغوا علینا؟». امام سجاد (ع) در پاسخ به مردی از کوفه که با تعجب از حضرت پرسید: «جدّ شما می‌گفت: اخوانا بغوا علینا؟!»، فرمود: «آیا کتاب خدا را خوانده‌اید که می‌فرماید: «وإلی عادٍ آخاهم هوداً» (هود: ۵۰)، پس خوارج همانند مردم عاد هستند. خداوند عزوجل هود و همراهان او را نجات داد و اهالی عاد را هلاک کرد (طبرسی، ۱۴۱۳: ۱۱۵/۴ و ۱۱۶).

توضیح مطلب اینکه در فرهنگ اسلامی به سه گروه کلمه اخوان (برادران) اطلاق می‌شود: ۱. برادران دینی؛ ۲. کسانی که در یک شهر و وطن زندگی می‌کنند (قوم)؛ ۳. اخ به معنای صاحب و همراه نیز می‌آید. امام سجاد (ع) با پاسخ مختصر خود به این نکته اشاره فرمود که اهالی عاد با وجود کافر بودن و نزول عذاب بر آنها، در قرآن کریم برادران حضرت هود (ع) خوانده شدند. پس اینکه علی (ع) از خوارج با عنوان اخوانا یاد کرد از این جهت بود

که حضرت با آنها در یک شهر زندگی می‌کرد، نه اینکه آنها برادران دینی حضرت باشند. ۴.۱. بنی‌امیه: امویان تیره‌ای از قبیلهٔ قریش بودند که سال‌ها قبل از بعثت و در عصر مبعوث شدن نبی مکرم اسلام (ص) با توجه به کینه و رقابت دیرینهٔ خود با بنی‌هاشم، و در رأس آنها حضرت محمد مصطفی (ص)، از جمله سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند. سردمداران این حزب، اگرچه از روی اکراه و ترس از شمشیر مسلمانان (به دلیل ملاحظات سیاسی)، به دین اسلام گرویدند و لقب «طلقاء» را ویژهٔ خود ساختند، اما آنها به هر قیمتی که بود برای خود جای پای باز کردند و بر کرسی حکومت و خلافت اسلامی تکیه زدند، به طوری که پس از شهادت علی (ع) و صلح امام حسن مجتبی (ع) و در نتیجه توفیق نیافتن امامان شیعه در تحقق حکومت، حکومت اسلامی و قدرت سیاسی به دودمان اموی منتقل شد (آقائوری، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

از زمان معاویه بن ابوسفیان، سب و لعن علی (ع) به صورت یک سنت متداول ادامه داشت، تا آنکه در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز خاتمه یافت (نک: مقدسی، ۱۸۹۹: ۲۷/۶ و ۲۸). البته معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز را باید از این خاندان استثنا کرد؛ زیرا عمر بن عبدالعزیز به هنگام حکومت، حکم سب علی (ع) را برداشت و معاویه بن یزید نیز چهل روز یا چهار ماه پس از مرگ پدرش طی سخنرانی خود به مذمت از عملکرد جدش معاویه و پدرش یزید پرداخت و رسماً از حکومت بر مسلمانان کناره‌گیری کرد (یعقوبی، ۱۳۷۳: ۵۴/۲).

۵.۱. بنی‌عباس: این خاندان که از ذریهٔ عباس، عموی پیامبر (ص)، بودند مدتی طولانی (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق.) حکومت کردند. با اینکه آنها از عموزادگان امامان شیعه به شمار می‌آمدند، بیشترین ظلم و ستم را نسبت به امامان شیعه روا داشتند که در این بخش نمونه‌هایی را از ظلم و ستم بنی‌عباس در حق آل ابی‌طالب، خصوصاً امامان شیعه، ذکر می‌کنیم.

الف. هارون الرشید: وی هنگامی که به خلافت رسید، همانند جدش منصور، به آزار و اذیت سادات پرداخت و بدین‌منظور بکار بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر را، که کینهٔ عجیبی از آل ابی‌طالب داشت، والی مدینه کرد و به وی دستور داد بر آل ابی‌طالب سخت بگیرد و آنها را تحت فشار قرار دهد (مسکویه رازی، ۱۳۷۹: ۵۰۹/۳). هارون بر امام کاظم (ع) نیز بسیار سخت گرفت و حضرت را سال‌ها در زندان نگاه داشت. مصیبت‌هایی که حضرت در زندان هارون دید در زیارت‌نامهٔ ایشان منعکس شده که به ذکر بخشی از آن می‌پردازیم: سلام و درود بر آن شکنجه‌دیده در قعر زندان‌ها و تاریکی گودال‌ها، صاحب ساق پای کوفته‌شده به وسیله حلقه‌های زنجیرها ... (سید بن طاووس، ۱۴۱۷: ۳۸۲).

ب. متوکل عباسی: وی در زمان حکومتش، که معاصر امام دهم (ع) بود، سخت‌ترین فشارها را بر آل ابی‌طالب وارد کرد. سادات به قدری تحت فشار اقتصادی قرار گرفتند که یک پیراهن بین چندین زن سید مشترک بود (و یک به یک نماز خود را با آن می‌خواندند و پس از کهنه شدن لباس، آن را وصله می‌زدند و به هنگام پنبه‌ریسی لباس دیگری نداشتند تا از منزل خارج شوند (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۴۷۹). از دیگر جنایات مشهور متوکل عباسی این بود که در ۲۳۶ هجری دستور داد آرامگاه امام حسین (ع) و بناهای اطراف آن را ویران کرده و زمین پیرامونش را کشت کنند (همان: ۴۷۹).

۲. مواجهه کلی امامان شیعه با دشمنان سیاسی

۱.۲. تقیه

الف. معنای لغوی

حروف اصلی لغت تقیه «وقی» است و از این جهت، هم‌ریشه با لغت تقواست. مصدر ثلاثی مجرد آن «وقی» و «وقایه» به معنای صیانت و نگهداری از چیزی است در برابر آنچه به او آزار و ضرر می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۴۳۰: ۷۰۷).

ب. معنای اصطلاحی

منظور از تعریف اصطلاحی تقیه، تعریف آن در عرف مسلمانان و به عبارت دیگر، در عرف متشرعه، اعم از سنی و شیعه است. برای روشن شدن معنای اصطلاحی تقیه نظر شیخ مفید را ذکر می‌کنیم. وی معتقد است تقیه کتمان حق و پنهان کردن اعتقاد به آن است و پنهان‌کاری در برابر مخالفان و ترک پشتیبانی از آنها تا جایی است که ضرر دینی و دنیوی در پی نداشته باشد (مفید، ۱۳۶۳: ۲۴۱). همچنین امین‌الاسلام طبرسی در تعریف تقیه می‌گوید: «تقیه یعنی برخلاف آنچه را که در دل پنهان داشته، بر زبان جاری سازد تا جان‌ش محفوظ بماند» (طبرسی، ۱۴۰۶: ۲/۷۲۹).

ج. تقیه امامان شیعه روشی برای حفظ مکتب

تقیه بهترین راه پیش روی امامان بوده است. زیرا ائمه حافظ شریعت و نگهبان نوامیس دین‌اند. اگر آنها تقیه نمی‌کردند و در برابر حاکمان دست به قیام مسلحانه می‌زدند و کشته می‌شدند، دیگر نمی‌توانستند به تفسیر و تبیین شریعت بپردازند. در حالی که طبق حدیث

مشهور ثقلین، آنها هم‌رتبه قرآن هستند و باید تا روز قیامت، شریعت نبوی را زنده نگه دارند و در حوض کوثر همگام با قرآن بر پیامبر وارد شوند. در برخی از زمان‌ها، شرایط برای امامان و شیعیانشان آن‌قدر سخت می‌شد که محبت به امامان نیز جرم به حساب می‌آمد. ائمه در چنین وضعیتی ناگزیر بودند تقیه کنند. برای نمونه، امام صادق (ع) پس از دستور به تقیه (برای حفظ دین) فرمود: «هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد» و در ادامه حدیث نیز، شیعیان را به زنبور عسل تشبیه کرد و چنین بیان داشت که همانا شما در میان مردم مانند زنبور عسل در میان پرندگانید. اگر پرندگان بدانند در درون زنبور عسل چیست همه آنها را می‌خورند و اگر مردم بدانند آنچه در دل شماست که ما اهل بیت را دوست دارید، شما را با زبانشان می‌خورند و در نهان و آشکار ناسزا می‌گویند (کلینی رازی، ۱۳۸۱: ۲/۲۱۸).

تقیه سه امام نخست

پس از رحلت جان‌سوز نبی مکرم اسلام، خلافت اسلامی را، که حق مسلم علی (ع) بود، از ایشان غصب کردند و حضرت به مدت بیست و پنج سال مأمور به تقیه بود و علیه غاصبان حق خلافت پیکاری نکرد؛ زیرا اسلام در آن روز نوپا بود و چه بسا دشمنان خارجی، مترصد فرصتی بودند که میان مسلمانان جنگی رخ دهد تا کار اسلام را یکسره کنند. علی (ع) در چنین شرایطی چاره‌ای جز صبر و تقیه نداشت. به تعبیر حضرت، «صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار، و گلویم را استخوان فرا گرفته بود» (نک: فیض‌الاسلام، ۱۳۵۱: ۴۷). علی (ع) در این دوران بیست‌وپنج ساله، علی‌رغم ناراحتی از وضع موجود، در جامعه اسلامی حضور داشت و برای حفظ وحدت میان مسلمانان حتی پشت سر خلفا نماز می‌گزارد (ملایری معزی، ۱۴۱۴: ۲۹۸/۷).

سه امام نخست، در عین حال که وظیفه خود را تقیه می‌دیدند، اما هر گاه شرایط فراهم می‌شد، از اعتراض به حاکمان سیاسی کوتاه نمی‌آمدند. در این بخش به ذکر نمونه‌هایی از اعتراضات سه امام نخست به حاکمان سیاسی می‌پردازیم:

اعتراضات علی (ع) به سه خلیفه نخست

الف. پس از ماجرای سقیفه، علی (ع) درباره غصب خلافت به ابوبکر فرمود: «کار ما را تباه کردی، با ما مشورت نکردی و حق ما را رعایت نمودی» (مسعودی، ۱۹۶۵: ۳۰۱/۲).

ب. پس از واقعه سقیفه، علی (ع) را به مسجد آوردند تا از او بیعت بگیرند، حضرت در حالی که مردم در مسجد جمع شده بودند و منتظر دیدن واکنش ایشان بودند فرمود: «من برادر رسول خدا (ص) هستم». به امام گفتند: «با ابوبکر بیعت کن!». فرمود: «من نسبت به این امر شایسته‌تر هستم، من لیاقتم از شما بیشتر است، شما باید با من بیعت کنید نه من با شما». سپس حضرت به خویشاوندی خود با پیامبر (ص) احتجاج کرد. عمر گفت: «رهایت نمی‌کنیم تا بیعت کنی». حضرت فرمود: «تو شیری می‌دوشی که از آن خواهی آشامید». ابوبکر گفت: «رهایش کنید که من بر بیعت مجبور نمی‌کنم». آنگاه امام رو به مهاجران و انصار کرد و در جهت اثبات حق خویش به استدلال پرداخت (نک: دینوری، ۱۳۸۲: ۱۱/۱ و ۱۲).

ج. هنگامی که انتقاد مردم از عثمان به اوج رسید، علی (ع) به وی فرمود: «خوب است بیرون بیایی خطبه‌ای بخوانی، مردم را ساکت کنی و خدا را شاهد بگیری که توبه کرده‌ای». عثمان نیز به سخن علی (ع) عمل کرد و در ضمن ایراد یک خطبه توبه کرد و وعده داد به بهترین وجه، روش بندگان خدا را در پیش بگیرد و همچون آنها خوار و ذلیل شود و به امور مردم سر و سامان دهد. اما پس از این خطبه، مروان او را فریب داد و باعث شد عثمان به وعده‌اش عمل نکند. در این جریان بود که جمعی آمدند و به علی (ع) شکایت کردند. ایشان بر عثمان وارد شد و فرمود: «هنوز از مروان دست نکشیده‌ای؟! او هم از تو دست برنمی‌دارد، مگر اینکه تو را از دین و شعورت، به کلی برگرداند؛ و تو نیز، چون خوار و زبونی که به هر کجا کشانده شود، سر به زیر انداخته‌ای و در پی او می‌روی! مروان نه رأی دارد، نه دین. می‌بینم که تو را به هلاکت می‌رساند. من بعد از این، دیگر در امرت اقدام نمی‌کنم» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۶۵/۳ و ۱۶۶).

اعتراضات امام حسن مجتبی (ع) به معاویه

امام حسن مجتبی (ع) وقتی خود را فاقد نیروی کافی جهت جنگ با معاویه دید، ناگزیر به صلح با معاویه شد؛ اما سکوت در برابر ستم‌های معاویه را نیز روا نمی‌دانست و مناظرات مهیج و کوبنده‌ای با شخص معاویه و مزدوران و طرفدارانش، نظیر عمروعاص، عتبه بن ابی‌سفیان، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم و ... انجام داد (طبرسی، ۱۴۱۳: ۲۹/۲-۶۵).

امام حسن مجتبی (ع) حتی پس از انعقاد پیمان صلح، که قدرت معاویه افزایش یافته بود و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، به هنگام ورود معاویه به کوفه، بر فراز منبر نشست و

انگیزه‌های صلح خود و امتیازات خاندان علی (ع) را بیان کرد و آنگاه در حضور هر دو گروه - طرفداران امام حسن (ع) و طرفداران معاویه - با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش وی انتقاد کرد (همان: ۱۵۶/۲). همچنین هنگامی که معاویه از امام حسن مجتبی (ع) خواست که شورش فروة بن نوفل اشجعی (از سران خوارج) را سرکوب کند، به معاویه پاسخ قاطعانه‌ای داد و فرمود: «من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این موجب نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، بیش از هر کس باید با تو بجنگم، چون مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازم‌تر است» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴۰۹/۳).

اعتراضات امام حسین (ع) به معاویه

امام حسین (ع) به صلح برادرش پای‌بند بود و به همان دلایلی که امام حسن مجتبی (ع) با معاویه پیکار نکرد، ایشان نیز از جنگ با وی امتناع ورزید؛ اما اعتراضات کوبنده‌ای از حضرت در مواجهه با معاویه گزارش شده است. برای نمونه، هنگامی که معاویه به منظور جلب رضایت آن حضرت برای ولیعهدی فرزندش به مدینه آمد، حضرت پاسخ قاطعانه‌ای به وی داد و از یزید به عنوان جوان سگ‌باز، کبوترباز و بوالهوس یاد کرد و خطاب به معاویه فرمود: «تو آن قدر به روش باطل و ستمگرانه خود ادامه دادی و با بی‌خردی مرتکب ظلم شدی که کاسه صبر مردم را لبریز کردی. اینک دیگر بین مرگ و تو بیش از یک چشم به هم زدن باقی نمانده است، بدان که اعمال تو نزد پروردگار محفوظ است و باید روز رستاخیز پاسخ‌گوی آنها باشی» (دینوری، ۱۳۸۲: ۱۸۴/۱).

تقیه امام چهارم تا یازدهم

امامان این دوره ضمن رعایت اصل تقیه برای پیشبرد اهداف اصیل خود (حفظ اسلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. در این بخش به ذکر نمونه‌های مختصری اشاره می‌کنیم. امام سجاد (ع) به مناسبت‌های مختلف برده می‌خرد و آنها را آزاد می‌کرد، تا آنجا که بخش زیادی از جمعیت مدینه را گروه عظیمی از بندگان و کنیزان آزادشده آن حضرت تشکیل می‌داد (ابن سعد، بی‌تا: ۲۱۴/۵). این بردگان آزادشده پیوند معنوی خود را با امام قطع نمی‌کردند و به سهم خود، دیگران را تحت پوشش تربیتی قرار می‌دادند. این برنامه امام، با توجه به محدودیت‌هایی که او در ارشاد و هدایت مستقیم جامعه با آنان روبه‌رو بود، بسیار در

خور توجه و بررسی است (نک: پیشوایی، ۱۳۸۶: ۳۰۲). امام از این طریق توانست خیل عظیمی از مردم را با اسلام اصیل آشنا کرده، نقشه‌های دشمن را در جهت منزوی ساختن ایشان خنثا کند.

۲. امام باقر (ع) اگرچه برای حفظ جان خود و شیعیان ناگزیر بود در برخورد با مخالفان سیاسی تقیه کند، اما شیعیان را تشویق به موعظه سلطان جائر می‌کرد، چنان‌که در این باره فرمود: «کسی که (در صورت فراهم بودن شرایط) نزد سلطان ظالم برود و او را دعوت به تقوای الاهی و موعظه کند و از قیامت بترساند، برای او همچون اجر جن و انس خواهد بود و همانند اعمال (صالح) آنان پاداش می‌برد» (مفید، ۱۴۰۲: ۲۶۱ و ۲۶۲). در دوره نخستین خلیفه معاصر امام محمد باقر (ع) (پس از به امامت رسیدن ایشان)، یعنی ولید بن عبدالملک، که فتح و پیروزی فراوانی در نبرد با کفار نصیب مسلمانان شد، حضرت به خلیفه مذکور نامه‌ای نوشت و وی را موعظه کرد و قضایای مهمی را در ارتباط با جهاد و مسایل مربوط به آن روشن ساخت (نک: کلینی رازی، ۱۳۸۱: ۳/۵).

۳. دوران امامت امام جعفر صادق (ع) در دو وضعیت کاملاً متفاوت سیاسی قرار گرفت. دوره نخست از ۱۱۴ تا ۱۳۷ هـ.ق. ادامه یافت. در این دوران، بنی‌امیه و بنی‌عباس در حال کشمکش بودند و شیعیان آزار و اذیت کمتری در مقایسه با دیگر دوره‌ها از خلفای حاکم دیدند. امام جعفر صادق (ع) در این دوران به ترویج اسلام ناب محمدی پرداخت و شاگردان زیادی را، که بالغ بر چهار هزار نفر بودند، تربیت کرد. ایشان به قدری به تقویت مذهب تشیع خدمت کرد که امروزه به مذهب شیعه اثناعشری، شیعه جعفری نیز گفته می‌شود. دوران دوم امامت امام جعفر صادق (ع) از زمان خلافت منصور آغاز شد؛ زمانی که منصور دوانیقی به خلافت رسید امام خطاب به شیعیان خود فرمود: «تقوای الاهی پیشه کنید و مطیع امامان و پیشوایان خود باشید. هر چه آنها گفتند بگویید و در مقابل هر چه سکوت کردند سکوت کنید» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲۳/۴۷ و ۱۲۴). این دستور با هدف عمل به تقیه از جانب امام صادر شد.

۴. امام موسی کاظم (ع) از طریق گماشتن علی بن یقطین در دستگاه هارون عباسی به نفع شیعه بهره جست و به وی فرمود: «خدا را در کنار هر طغیان‌گری، یارانی هست که به وسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع می‌کند و تو از آنها هستی» (طوسی، بی‌تا: ۴۳۳). وجود علی بن یقطین (که از یاران بااخلاص امام موسی کاظم (ع) به شمار می‌آمد) در دستگاه هارون و قرار گرفتن وی در جایگاه حساس وزارت، منافع بی‌شماری برای جامعه شیعیان داشت که

یکی از موارد مهم آن دفع شر دشمنان از مؤمنان بود که امام به آن اشاره فرمود. اما فایده دیگر آن، بهبود یافتن وضع اقتصادی شیعیان بود. علی بن یقطين در هر سال بالغ بر ۱۵۰ و گاهی ۲۵۰ یا ۳۰۰ نفر از شیعیان را به نیابت از خود، به زیارت خانه خدا می‌فرستاد و به هر کدام مبالغی تا حدود ده هزار درهم می‌پرداخت (همان: ۴۳۴-۴۳۷).

عمل اعزام نواب به حج، در واقع برنامه‌ای حساب‌شده و منظم بود و در پوشش این کار، بنیه اقتصادی شیعیان تقویت می‌شد. در میان نواب حج، شخصیت‌های بزرگی مانند «عبدالرحمن بن حجاج» و «عبدالله بن یحیی کاهل» به چشم می‌خورند که از یاران خالص و مورد علاقه امام بودند و طبعاً مطرود دستگاه حکومت و محروم از مزایا (همان: ۴۳۵). نکته دیگری که در فعالیت‌های علی بن یقطين به نظر می‌رسد، شرکت دادن شیعیان (به خصوص بزرگان آنها) در کنگره بزرگ حج بود تا از این رهگذر به معرفی چهره شیعه و بحث و مناظره با فرقه‌های دیگر بپردازند و یک موج فرهنگی شیعی به وجود آورند (پیشوایی، ۱۳۸۶: ۴۵۸ و ۴۵۹).

۵. امام هشتم نیز در دو دوره متفاوت امامت کرد. دوره نخست، زمان خلافت هارون و امین بود و امام با تکیه بر علم غیب می‌دانست که از جانب این دو خلیفه آزاری به او نمی‌رسد از این رو، آشکارا اظهار امامت می‌کرد و این مسئله برخی از دوستان آن حضرت را نگران کرد. از محمد بن سنان نقل شده که به ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در ایام خلافت هارون عرض کردم: «شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته و جای پدر نشسته‌اید، در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون می‌چکد؟»، امام فرمود: «مرا گفتار پیامبر اکرم (ص) نیرو و جرئت می‌بخشد که فرمود: اگر ابو جهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم و من به شما می‌گویم اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۵/۴۹).

امام در دوران مأمون به دلیل رعایت اصل تقیه به امر ولایت‌عهدی وی تن داد؛ زیرا پس از اینکه از قبول ولایت‌عهدی امتناع ورزید با تهدید مأمون مواجه شد که گفت: «عمر بن خطاب وقتی در شرف مرگ قرار گرفت شورا را در میان شش نفر قرار داد که یکی از آنها علی (ع) بود و چنین توصیه کرد که هر کس مخالفت کند گردنش زده شود ... شما هم باید پیشنهاد مرا بپذیری، زیرا من چاره‌ای جز این نمی‌بینم» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۵۹/۲).

با اینکه قبول ولایت‌عهدی با اکراه صورت گرفت، اما امام کوشید از این مسئله به بهترین نحو استفاده کند. ایشان کارهای مهمی انجام داد که موجب تقویت مذهب تشیع شد؛

از جمله این اقدامات، مناظرات حضرت با پیشوایان ادیان مختلف بود. اگرچه انگیزه مأمون از تشکیل مناظرات، شکست خوردن امام بود، اما نتیجه عکس چیزی بود که مأمون انتظار آن را داشت؛ از این رو، امام پیش از انجام مناظرات فرمود: «هنگامی که من با اهل تورات، به توراتشان، با اهل انجیل به انجیلشان، با اهل زبور به زبورشان، با ستاره پرستان به شیوه عبرانی شان، با موبدان به شیوه پارسی شان، با رومیان به سبک خودشان و با اهل بحث و گفت‌وگو با زبان‌های خود آنها استدلال کرده همه را به تصدیق خود وادار کنم، مأمون خود خواهد فهمید که راه خطا را برگزیده و یقیناً پشیمان خواهد شد» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵/۴۹). امام در مناظرات خود با پیشوایان ادیان مختلف همگی را به تعجب واداشت (نک: طبرسی، ۱۴۱۳: ۵۳۵/۲-۴۶۱).

۶. خلفای بنی‌عباس، در دوران امام نهم تا یازدهم، بیشترین فشار را بر امامان وارد آوردند. از این رو، امامان این دوره نیز تقیه می‌کردند و از اظهار علنی امامت ابا داشتند؛ اما با توجه به گسترش تشیع در شهرهای مختلف، که به برکت فعالیت‌های حکیمانۀ امامان پیشین صورت گرفته بود، امامان این دوره لازم بود با شیعیان مناطق مختلف در ارتباط باشند و آنها را ارشاد کنند و به حل و فصل مشکلاتشان پردازند. تدبیر امامان این دوره تشکیل شبکه گسترده وکالت بود. فعالیت‌های گسترده امام نهم از تجزیۀ نیروهای شیعه جلوگیری کرد و عاملی برای حمایت از شیعیان در برابر دشمنان بود. در عین حال، امام جواد (ع) بر رفتار وکلا نظارت داشت و با ارشاد آنها می‌کوشید عملشان موجب یاری رساندن به ظالم نشود. در این باره فرمود: «ستمکار و کمک‌کننده او و راضی به عمل او، شریک یکدیگرند» (اربلی، ۱۳۸۱: ۱۳۸/۳). امام هادی (ع) نیز، که همانند پدر بزرگوار خود تحت شرایط سخت دوران حکومت بنی‌عباس (خصوصاً متوکل)، قرار داشت و غالباً برقراری ارتباط مستقیم حضرت با شیعیان ممکن نبود، از طریق شبکه گسترده وکالت با شیعیان ارتباط برقرار می‌کرد و به حل و فصل امور آنها می‌پرداخت.

امام حسن عسکری (ع) نیز با ساماندهی بسیار دقیق شبکه ارتباطی وکالت و نیز اعزام پیک به مناطق مختلف، با شیعیان و پیروان خود ارتباط برقرار می‌کرد و به حل مشکلات آنها پرداخت.^۱ فعالیت شبکه گسترده وکالت چیزی جز حفظ و تقویت شیعه در مقابل دشمنان نبود و امام عسکری (ع) افرادی را که سابقه علمی درخشان و نیز ارتباط استواری با امامان پیشین یا خود آن حضرت داشتند و می‌توانستند از نظر حدیثی پشتوانه‌ای برای شیعیان به شمار آیند به عنوان وکیل خود انتخاب می‌کرد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۵۴۸).

۲.۲. پیکار

برخلاف تقیه، که در سیره تمام امامان شیعه یافت می‌شد، مواجهه با دشمنان از طریق پیکار تنها در سیره دو امام معصوم (ع) تجلی یافت. علی (ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین نبرد داشت و امام حسین (ع) نیز یک نبرد علیه یزید بن معاویه ترتیب داد. در ادامه، به شرح هر یک از این پیکارها می‌پردازیم:

الف. پیکار با اصحاب جمل (ناکثین)

علی (ع) در ابتدا با اصحاب جمل (ناکثین) مدارا کرد و راجع به آنها فرمود: «این گروه به سبب نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوسته‌اند و من تا هنگامی که بر جامعه و اجتماع احساس خطر نکنم، شکیبایی می‌کنم؛ زیرا اگر آنها بر این افکار سست و فاسد باقی بمانند نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد» (صبحی صالح، بی‌تا: ۲۴۴). سرانجام هنگامی که علی (ع) از تحرک شورشیان (در بصره) آگاه شد با همراهی عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) و سایر مردم (که در نقلی تا چهار هزار نفر گزارش شده‌اند)، به سرعت، به سوی عراق حرکت کرد (خلیفه بن خیاط، ۱۴۰۵: ۱۸۴). حضرت پس از اینکه به اتفاق یارانش به بصره رسید سه روز تأمل کرد و با ارسال پیام‌هایی از شورشیان خواست تا از تصمیم نادرستشان باز ایستند، اما پاسخ مثبتی از آنها نشنید (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۷). اصحاب جمل نه تنها پاسخ مثبتی ندادند، بلکه سفیر حضرت را تیرباران کردند (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۹۳: ۳۱۶/۲). سرانجام، برخلاف میل باطنی حضرت، جنگ جمل در ۳۶ هجری، واقع شد و طلحه و زبیر به قتل رسیدند و این جنگ به نفع علی (ع) پایان یافت.

ب. پیکار با قاسطین

علی (ع) پس از فرو نشاندن قائله ناکثین، دیگر به مدینه نرفت، بلکه در کوفه مستقر شد. تنها مشکل حضرت در آن هنگام بیعت نکردن شامات با ایشان بود (بلاذری، ۱۳۹۸: ۲۴۰/۲ و ۲۴۱). علی (ع) پس از رد و بدل کردن چند نامه از معاویه خواست که بیعت کند، اما معاویه به جای قبول خواسته حضرت، در یک سخنرانی، مردم شام را دعوت به انتقام جویی از خون عثمان کرد و اعلام داشت که از طرف عمر بر شام منصوب شده است (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۹۳: ۳۸۰/۲). مردم شام نیز که اغلب طرفدار بنی‌امیه بودند از معاویه حمایت کردند و در ۳۷ هجری نبرد سنگینی میان علی (ع) و قاسطین در گرفت. معاویه در آستانه شکست بود که با کمک

عمرو عاص و سادگی برخی از سپاهیان حضرت مسئله حکمیت را طرح کرد و از شکست حتمی نجات یافت. پس از اینکه حکم کوفیان (ابوموسی اشعری) فریب حکم شامیان (عمرو عاص) را خورد، حضرت به رأی حکمین تن نداد و همواره از کوفیان می‌خواست که یاری‌اش کنند تا دوباره با قاسطین نبرد کند و آتش فتنه آنها را بی‌فروغ سازد، اما هیچ‌گاه از جانب کوفیان لیبیک نشنید و مردم کوفه آن قدر سستی نشان دادند تا معاویه عده‌ای خونخوار، سارق مسلح و اخلاص‌گر را به شهرهای تحت حاکمیت حضرت فرستاد. آنها، به دستور معاویه، خانه‌ها و کوچه‌ها را مملو از کشتگان محب علی (ع) کردند و به غارت اموال پرداختند و آن را با خود به شام بردند.

علی (ع) پس از اینکه نخستین نماینده معاویه، یعنی سفیان بن عوف غامدی، به ماوریتش عمل کرد و کوفیان واکنشی نشان ندادند، خطبه‌ای ایراد فرمود، که بخش‌هایی از آن بدین شرح است: «من شب و روز، آشکارا و مخفیانه، شما را به جنگ با معاویه دعوت می‌کنم. به شما گفتم قبل از اینکه آنها به جنگ شما بیایند، شما با آنها مبارزه کنید، ولی اعتنایی نکردید و ... دفاع را به یکدیگر حواله داده و به همدیگر کمک نکردید تا اینکه آتش جنگ، شما را فراگرفت، اموالتان از هر طرف غارت شد و سرزمینتان به دست دشمن افتاد»^۲ (صبحی صالح، بی‌تا: ۶۹).

ج. پیکار با خوارج (مارقین)

خوارج گروهی هستند که بر ضد علی (ع) شوریدند و موجب بروز جنگ نهروان شدند. حضرت ابتدا با خوارج مدارا کرد و ابن عباس را برای مذاکره، نزد آنها فرستاد. خوارج شبهاتی را که به سبب آن از سپاه علی (ع) جدا شدند مطرح کردند. ابن عباس نیز آن شبهات را به حضرت منتقل کرد و ایشان به تمام آنها پاسخ منطقی و قانع‌کننده داد. پاسخ حضرت آن قدر روشن بود که پس از هر پاسخ، خوارج قانع شده و می‌گفتند: «این پاسخ را از تو قبول کردیم». پس از پایان یافتن پاسخ‌های حضرت (به شبهات خوارج) هشت هزار نفر از لشکر دوازده هزار نفری آنها فریاد زدند: «التوبة، التوبة» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳-۳۹۶-۳۹۷). ولی چهار هزار نفر باقی‌مانده از خوارج به دشمنی خود ادامه دادند و جنگ نهروان را به راه انداختند که با پیروزی قاطعانه علی (ع) به پایان رسید. حضرت پس از پیکار با خوارج وصیت کرد که بعد از او با خوارج پیکار نکنند و فرمود: «آن کسی که در طلب حق بوده و خطا کرده، همچون کسی نیست که خواستار باطل بوده و به آن رسیده است» (صبحی صالح، بی‌تا: ۹۴).

د. پیکار امام حسین (ع) با یزید

عوامل و زمینه‌هایی در شکل‌گیری قیام امام حسین (ع) نقش داشت که توجه به آنها برای شناخت ماهیت آن قیام حماسی لازم است.

وجود خلیفه‌ای که آشکارا شراب می‌خورد و در فسق و فجور علنی هیچ ابایی نداشت تا پیش از یزید در جهان اسلام سابقه نداشت؛ از این‌رو، بیعت با یزید مدهانه در دین به شمار می‌آمد و امام حسین (ع) در پاسخ به ولید بن عتبه (حاکم مدینه) که از حضرت خواست تا با یزید بیعت کند فرمود: «... اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری، مردی است شرابخوار که دستش به خون افرادی بی‌گناه آلوده شده، او شخصی است که حریم دستوره‌ای الهی را درهم شکسته و آشکارا در مقابل چشم مردم، مرتکب فسق و فجور می‌شود. آیا رواست شخصیتی همچون من با آن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی، با چنین مرد فاسدی بیعت کند؛ باید در این زمینه، شما و ما، آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت مردم است (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۹۳: ۱۴/۵).

همچنین نامه‌نگاری مردم کوفه با امام حسین (ع) و اعلام آمادگی آنها جهت پشتیبانی از آن حضرت، دعوت از ایشان برای رفتن به کوفه و به دست گرفتن زمام امور، از جمله مهم‌ترین زمینه‌های قیام امام حسین (ع) بود که در سخنان آن حضرت نیز انعکاس یافته است (محرمی، ۱۳۸۹: ۲۱۰).

امام حسین (ع) در منزل شراف، در حالی که سپاهیان حر بن‌یزید ریاحی به قافله آن حضرت رسیده بودند، بعد از نماز ظهر فرمود: «... من به سوی شما حرکت نکردم مگر آنکه دعوت‌نامه‌ها و پیک‌های شما به سوی من سرازیر شد که ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت کند...» (خوارزمی، ۱۴۱۸: ۳۳۰/۱).

البته اقدام امام حسین (ع) نه صرفاً جنبه عکس‌العمل و دفاع داشت که برای امتناع ورزیدن از بیعت با یزید انجام گیرد و نه صرفاً به جهت همکاری و تعاون و اجابت دعوت کوفیان بود؛ بلکه از آن دو عامل قوی‌تر، جنبه تهاجم و اعتراض به فساد آن دوران را داشت. از این‌رو، خود آن حضرت در بخش‌هایی از وصیت‌نامه‌اش به محمد بن حنیفه چنین نوشت: «من نه از روی خودخواهی و یا برای خوش‌گذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج نشدم، بلکه هدف من

از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاصد امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا (ص) و راه و رسم پدرم علی بن ابی‌طالب (ع) است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد، راه خدا را رفته است و هر کس رد کند، من صبر و استقامت در پیش خواهم گرفت، تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۹۳: ۲۳/۵).

خلاصه اینکه حضرت با قیام خود باعث تزلزل حکومت امویان شد و مشروعیت سیاسی آنها را از بین برد. البته از نقش مهم امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) در ثمربخشی قیام امام حسین (ع) نباید غفلت کرد. زیرا امام حسین (ع) به پشتوانه اهل بیت خود توانست آن حماسه ماندگار را در تاریخ ثبت کند.

۳.۲. غیبت

امام زمان (ع) به امر پروردگار از چشمان دشمنان غایب شد و این غیبت همچنان ادامه خواهد داشت تا زمانی که خداوند متعال دستور ظهور حضرت را صادر کند. برای غیبت امام زمان (ع) دلایلی برشمرده‌اند و چه بسا حکمت غیبت آن حضرت به طور کامل برای ما مکشوف نباشد، اما در روایات به برخی از دلایل غیبت اشاره شده است. مواردی را که مربوط به این بحث است ذکر می‌کنیم.

الف. عدم بیعت با مخالفان سیاسی

حسن بن فضال از امام هشتم نقل می‌کند که فرمود: «گویی شیعیانم را می‌بینم که هنگام مرگ سومین فرزندم در جست‌وجوی امام خود، همه جا را می‌گردند»، اما او را نمی‌یابند. عرض کردم چرا غایب می‌شود؟ فرمود: «برای اینکه وقتی با شمشیر قیام می‌کند، بیعت کسی در گردن وی نباشد» (صدوق، ۱۴۰۵: ۴۸۰).

ب. بیم جان

از زراره نقل شده که امام جعفر صادق (ع) فرمود: «امام منتظر پیش از قیام خویش مدتی از چشم‌ها غایب خواهد شد». زراره می‌گوید، عرض کردم چرا؟ حضرت فرمود: «بر جان خویش بیمناک خواهد بود» (کلینی رازی، ۱۳۸۱: ۳۳۷/۱).

ج. آمادگی نداشتن مردم

امام زمان (ع) در این خصوص می‌فرماید: «اگر پیروان ما، که خداوند بر فرمان‌برداری از خویش توفیقشان دهد، همگی بر پیمان خود با ما وفادار می‌بودند، برکت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و با دیدار همراه با معرفت حقیقی ما، خوشبختی به سوی آنان شتاب می‌گرفت» (طبرسی، ۱۴۱۳: ۶۰۲/۲). توضیح بیشتر مطلب اینکه امام دوازدهم پس از ظهور خویش، طبق روایات متعدد، عدل و داد را جایگزین ظلم و ستم موجود در عالم خواهد کرد و برای تحقق این امر مهم نیاز به یارانی دارد تا او را در پیکار با دشمنان یاری دهند و این یکی دیگر از دلایل تداوم غیبت و تأخیر در ظهور آن حضرت است.

نتیجه‌گیری

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، در بیشتر دوره‌ها، رهبری جامعه را دشمنان بر عهده داشتند و امامان شیعه جناح مخالف به حساب می‌آمدند. از مواجهه امامان شیعه با دشمنان می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱. سه امام نخست، در دوران امامتشان، در برخورد با مخالفان سیاسی به تقیه روی آوردند و تنها علی (ع) در حدود پنج سال خلافتش و امام حسین (ع) در زمان خلافت یزید با دشمنان سیاسی خود پیکار کردند.

۲. پس از قیام امام سوم و به شهادت رسیدن ایشان و اصحاب و یاران باوفایش، که از سویی متضمن بقای اسلام شد و از سوی دیگر، با خیانت کوفیان فرصت حکومت امامان بر جامعه اسلامی از دست رفت، دیگر هیچ شرایطی برای قیام ائمه و تشکیل حکومت از جانب ایشان به وجود نیامد. بدین ترتیب امامان و شیعیان‌شان غالباً در شرایط سختی قرار گرفتند و ناگزیر شدند در برخورد با مخالفان سیاسی تقیه کنند. به استثنای زمان اندکی، مانند سال‌های آخر حکومت بنی‌امیه و اوایل حکومت بنی‌عباس، که به علت کشمکش و برخورد این دو گروه دشمن سیاسی ائمه با یکدیگر، شرایط مساعدی در اواخر دوران امامت امام محمد باقر (ع) و اوایل امامت امام جعفر صادق (ص) به وجود آمد که این امامان به تبلیغ دین و تربیت شاگرد بپردازند. در این دوره نیز به دلیل کمبود یاران مخلص، امامان نتوانستند علیه دشمنان سیاسی خود قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

۳. یکی از مهم‌ترین نتایج این مقاله مشخص شدن تعریف مخالفان سیاسی ائمه و تعیین مصادیق آنان است. غیر از پیروان ائمه، که از آنها به شیعه تعبیر می‌شود، سایر مسلمانان از

مخالفان امامان شیعه به شمار می‌آیند، بدون اینکه مخالفان سیاسی قلمداد شوند؛ برخی از اینها دوستدار امامان بودند، مانند شافعی که خود را محب خاندان پیامبر معرفی کرد و اشعاری را در این خصوص سرود (نک: فیروزآبادی، ۱۴۰۲: ۸۸/۲-۹۰). عمده محدثان اهل تسنن از این دسته هستند. حتی کسانی همچون معتزله بغداد به فضیلت علی (ع) و برتری آن حضرت قائل بودند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۹/۱).

پی‌نوشت‌ها

۱. پیشوایی برخی از توصیه‌های امام عسکری (ع) به وکلا و همچنین پیک‌ها و نامه‌های حضرت را در کتاب خود به نقل از منابع معتبر آورده است (نک: پیشوایی، ۱۳۸۶: ۶۳۲-۶۳۷).
۲. برخورد طرفداران و سپاهیان معاویه با طرفداران علی (ع) در همین درگیری‌های پراکنده بود که به دنبال غارتگری‌های مزدوران معاویه انجام می‌شد و از آنها تعبیر به «غارات» می‌شود؛ کتاب *الغارات ثقفی* منعکس‌کننده این درگیری‌هاست.

منابع

- قرآن کریم (۱۴۰۷). مدینه المنوره، مجمع‌الملك فهد لطباعة المصحف الشريف بإشراف وزارة الحج و الاوقاف المملكة العربية السعودية.
- آقائوری، علی (۱۳۸۵). *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان*، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبته الله (۱۳۷۷ق). *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ و ۲، دار احیاء الکتب العربیه.
- ابن‌اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی بن‌ابی‌الکرم (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، بیروت: دار صادر- دار بیروت.
- ابن‌اعثم کوفی، احمد (۱۳۹۳). *الفتوح*، ج ۵ و ۲، [بی‌جا].
- ابن‌سعد، محمد (بی‌تا). *الطبقات الکبری*، ج ۵، بیروت: دار صادر.
- ابن‌منظور، جمال‌الدین ابوالفضل (۱۴۰۸). *لسان العرب*، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- إربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱). *کشف الغمّة فی معرفة الائمة*، ج ۳، تبریز: مکتبه بنی‌هاشمی.
- اصفهان‌ی، ابوالفرج (۱۴۱۴). *مقاتل الطالبیین*، قم: منشورات الشریف الرضی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۸). *انساب الاشراف*، تحقیق: محمدباقر محمودی، ج ۲، بیروت: [بی‌تا].

مواجهه فکری و عملی امامان شیعه با مخالفان سیاسی / ۱۳۱

پیشوایی، مهدی (۱۳۸۶). سیره پیشوایان: نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم، چاپ نوزدهم، مؤسسه امام صادق (ع).
جعفریان، رسول (۱۳۷۹). حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، چاپ سوم، انتشارات انصاریان.

حسین، جاسم (۱۳۷۶). تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه: محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: امیرکبیر.

خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد مکی (۱۴۱۸). مقتل الحسین (ع)، تحقیق: محمد السماوی، ج ۱، چاپ اول، قم: الانوار الهدی.

دینوری، ابن‌قتیبه (۱۳۸۲). الامامة و السياسة، ج ۱، چاپ سوم، قاهره: مكتبة المصطفى البابی الحلبي.
دینوری، ابوحنیفه (۱۹۶۰). الاخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، [بی‌جا].

راغب اصفهانی، عبدالقاسم حسین بن محمد (۱۴۳۰). المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: ابراهیم شمس‌الدین، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا). تاج العروس، چاپ دوم، بیروت، دار مکتبة الحياة.
سید بن طاووس، علی بن موسی (۱۴۱۷). مصباح الزائر، چاپ اول، قم: مؤسسه آل

البيت.
صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۴۰۵). کمال‌الدین و تمام‌النعمة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۰۶). مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، سید فضل‌الله یزدی طباطبایی، ج ۲، دار المعرفة للطباعة

و النشر.
طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی‌طالب (۱۴۱۳). الاحتجاج، تحقیق: ابراهیم البهادری، محمد هادی‌به، ج ۲ و ۴ و ۵، چاپ اول، قم: اسوه.

طبرسی، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۳). تاریخ طبری، ج ۴، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (بی‌تا). اختیار معرفة الرجال، [بی‌جا].

علم‌الهدی، سید رضی (بی‌تا). نهج‌البلاغه، قم: منشورات دار الهجرة، شماره‌گذاری دکتر صبحی صالح.

فیروزآبادی، سید مرتضی‌الحسینی (۱۴۰۲). فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

فیض‌الاسلام، سید علینقی (۱۳۵۱). ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، چاپ افست.

کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۳۸۱). اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ۲ و ۵، تهران: مکتبة الصدوق.

- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار لدرر اخبار الأئمة الاطهار، ج ۳۱، ۳۳، ۴۷ و ۴۹، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- محرمی، غلامحسن (۱۳۸۹). تاریخ تشیع، چاپ نهم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۶۵). مروج الذهب، ج ۲، بیروت: دار الأندلس.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹). تجارب الامم، تحقیق: ابوالقاسم امامی، ج ۳، چاپ دوم، تهران: سروش.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۳). تصحیح الاعتقاد، قم: منشورات الرضی.
- _____ (۱۴۰۲). الإختصاص، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الارشاد، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۴۱۷). البدء و التاریخ، ج ۶، بیروت: دار الكتاب العلمية.
- مقریزی، تقی الدین (۱۴۱۲). النزاع و التخاصم، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ اول.
- ملایری معزی، اسماعیل (۱۴۱۴). جامع احادیث الشیعة، تحت اشراف حضرت آیت الله سید حسین طباطبایی بروجردی.
- یعقوبی، احمد بن محمد بن واضح (۱۳۷۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت: دار صادر، افست قم.